

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً

وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ

(آل عمران: ٦٤)

تقديم به ساحت مقدس رسول ختمی مرتبت

محمد بن عبدالله (ص)



دانشگاه علامه طباطبائی

دانشکده حقوق و علوم سیاسی

عنوان رساله:

امکان ارائه نظریه دینی روابط بین الملل

از منظر شیعه

استاد راهنما: دکتر غلامعلی چگنی زاده

اساتید مشاور:

آیه الله محسن اراکی

دکتر سید جلال دهقانی فیروز آبادی

مجتبی عبدخدائی

پایان نامه جهت اخذ دکتری - گرایش روابط بین الملل

۱۳۹۰-۱۳۹۱

چکیده

رساله حاضر به بررسی این سوال می‌پردازد که چگونه می‌توان بر مبنای منابع معتبر، و روش علمی مورد قبول اندیشمندان دینی، به نظریه‌ای منسجم در حوزه روابط بین‌الملل دست یافت بگونه‌ای که انتظارات جامعه علمی این قلمرو را نیز پاسخگو باشد؟ روش این پژوهش جهت ارزیابی امکان نظریه پردازی در قلمرو تحلیل نظری و بر مبنای رویکرد تحلیلی - منطقی بوده و بر پایه قیاس مبتنی بر برهان است، و در بررسی آموزه‌های اسلامی، از روش سمانتیکی و معنائی، و از «نظریه دلالت تصدیقی» بهره می‌گیرد. این پژوهش با واکاوی بنیانها و مولفه‌های تاثیرگذار نسبت به فهم از تئوری و فرایند تئوری پردازی، پیدایش رویکردهای متعارض در حوزه تئوری پردازی روابط بین‌الملل را تابعی از سه مولفه اساسی یعنی سیر تحولات در مباحث فلسفه علم، نوع نگرش به ماهیت علم در مباحث فلسفه علوم اجتماعی، و در نهایت محدودیتهای عینی و چالشهای فراروی ساختار علمی و اجتماعی دانش روابط بین‌الملل دانست. بر این اساس تلاش نمود تا معیارها و ضوابط نظریه‌پردازی در این قلمرو را، در امور محتوایی و مفاهیم و ملاکهای تعریف نماید که طبق رویه عملی اندیشمندان این حوزه، پاسخ به آنها راه را برای پرتو افکنی جهت کشف مناسبات این حوزه باز می‌نماید. بر این اساس شاخصه پرتو افکنی تئوری روابط بین‌الملل را در سه قلمرو چیستی بازیگران، منطق کنش، و علل تاثیرگذار بر پیدایش و مدیریت منازعه تعریف نمود. این نوشتار با ارائه «رویکرد معناگرائی اجتماعی» ظرفیت نظام معرفت اسلامی در تئوری پردازی اجتماعی را ترسیم نموده و با بهره‌گیری از شاخصه‌های فوق تلاش نمود تا کاربرست این رویکرد در قلمرو روابط بین‌الملل را به تصویر کشد. بر این اساس «معناگرائی اجتماعی» بازگشت به اخذ رویه و متدی می‌کند که قائل است تبیین و فهم پدیده‌های اجتماعی، از جمله پدیده‌های روابط بین‌الملل، اعم از شناخت بازیگران، منطق کنش، و علل منازعه و همکاری می‌بایست بر اساس حقائق کل عالم هستی اعم از عالم مادی و فرامادی، و همچنین بر مبنای دامنه هستی‌شناسانه غایتی که کنشگران برگزیده‌اند، صورت گیرد. این رویکرد، با کاربرد سه اصل تبیین غائی، نفی خودبستگی طبیعت، و قانونمندی، و با ارائه مدل تحلیلی نسبت به چگونگی برساخت اهداف و منافع ملی و منطق محاسبه در دو نظام فکری مادی‌گرا و معناگرا، ما را به دستیابی مناسب‌تر از اهداف تئوری پردازی در فهم علل منازعه و همکاری رهنمون ساخته و در قلمرو رقابت، رویاروی رویکرد مادی‌گرائی و انگاره‌گرائی قرار گرفته و ظرفیت شکل‌گیری مناظره پنجم در این حوزه را به تصویر می‌کشد.

کلید واژگان : تئوری روابط بین‌الملل، نظریه پردازی، نظریه اسلامی روابط بین‌الملل، معناگرائی اجتماعی، الهیات اجتماعی، علم دینی.

فهرست مطالب

پیشگفتار

فصل اول : کلیات تحقیق

فصل دوم : چیستی نظریه روابط بین الملل

بخش اول : چیستی و مکانیسم عملکرد نظریه

بند اول : چیستی نظریه

بند دوم : مکانیسم عملکرد نظریه‌ها

بند سوم : معیار ارزیابی نظریه

بخش دوم : ساختار نظریه های علمی روابط بین الملل

بند اول: ملاحظات نظریه پردازی در روابط بین الملل

بند دوم : مناظرات روابط بین الملل و تولید علم

بند سوم : نظریه از نگاه والتر

بخش سوم : سطح انتظار از نظریه علمی روابط بین الملل

بند اول: معنای نظریه علمی روابط بین الملل

بند دوم: رویکردهای متعارض در ماهیت نظریه و فرایند نظریه پردازی علمی

بند سوم: نظریه علمی روابط بین الملل

فصل سوم: چیستی نظریه دینی روابط بین الملل

بخش اول: چیستی و مکانیسم عملکرد معرفت دینی

بند اول: چیستی و ماهیت معرفت دینی

بند دوم: قلمرو معرفت دینی

بخش دوم: نسبت معرفت دینی با معرفت بشری

بند اول: رویکردهای مختلف در نسبت معرفت دینی و بشری

بند دوم: صور حضور دین در تولید علم

بند سوم: رویکردهای مختلف تولید علم دینی

بخش سوم: چیستی نظریه دینی روابط بین الملل

بند اول: چیستی نظریه دینی

بند دوم: چیستی نظریه دینی روابط بین الملل

بند سوم: جایگاه دیسیپلینی نظریه دینی روابط بین الملل

بخش چهارم: روش شناسی نظریه دینی

بند اول: روش تولید علم دینی

بند دوم: روش انتساب دانش به دین

بند سوم: روش آزمون علم دینی

فصل چهارم: فراتر از انکاره گرائی: معنا گرائی

بخش اول: اصول معنا گرائی و دلالت‌های آن در روابط بین الملل

بند اول: غایت گرائی

بند دوم: نفی خودبستگی طبیعت

بند سوم: قانون مندی کنش

بخش دوم: بسوی نظریه اسلامی روابط بین الملل

بند اول: ریشه منازعه

بند دوم: عوامل همکاری و رفع نزاع

نتیجه گیری

منابع

پیشگفتار

قرنهای متمادی اندیشمندان و فلاسفه اسلامی، هنگامی که سخن از نیاز بشر به وحی بعنوان منبع معرفتی مستقل به میان می‌آمد، موجه‌ترین دلایل عقلی و برهانی را بر اثبات ضرورت آن اقامه می‌داشتند اما تا چند دهه اخیر کمتر به این پرداخته شده بود که این منبع معرفتی هنگامی که با علوم جدید بعنوان پاسخی به نیازهای زندگی معاصر و مدیریت علمی جهان مدرن و پیچیده مواجه می‌شود، چگونه عمل می‌کند؟ آنان در نگاه کلی و مقام پاسخگویی به شبهات، ژرف اندیشی خود را در جوابگویی به پرسشهایی از این دست بکار بستند که چگونه منبع قدیم می‌تواند راهنمای امور و مسائل حادث گردد؟ چگونه معرفت ناظر به معرفی افقهای لاهوتی به نیازهای ناسوتی آدمی عنایت می‌ورزد؟ و چگونه عقل و وحی با یکدیگر تعامل می‌کنند؟ با این وجود هنگامی که سخن از علم دینی بمیان می‌آمد در نهایت اذهان بسمت علومی چون صرف و نحو و بلاغت، درایه و رجال و تراجم و فقه و اصول، و یا منطق و کلام و - به سختی - فلسفه می‌رفت. اما سخنی از علوم دینی در معنای دانشی منسجم که بتواند با تبیین‌های برگرفته از نظریه پردازی بسراغ تحلیل نیازهای اجتماع پیچیده بشری در عصر مدرن رفته و سخنی برای مدیریت اجتماعی (در معنای عام) آن داشته باشد، نبود. متکلمان مسلمان منطقی‌ترین استدلال‌ات را در بحث از خاتمیت و نقش پویای اجتهاد ارائه نموده‌اند و اینکه چگونه مبانی و اصول کلی می‌تواند در پرتو شیوه استنباطی تضمین‌کننده تمامی پرسشهای رفتاری بشر باشد. فقیهان و مجتهدان به این پرداختند که چگونه با قواعد فقهی و نظام فکری اصولی می‌توان به نیازهای حقوقی فرد و اجتماع بشری در همه اعصار و امصار پاسخ گفت. لیکن کمتر بدین پرداخته‌اند که روش استخراج نظام‌مند نظریه‌های علمی که توانائی پرتو افکنی تحلیلی و تبیینی جهت اداره جامعه پیچیده جهان معاصر را داشته باشد، چیست؟ از سوی دیگر آندسته از دانشمندان و متفکران علوم جدید نیز که دلمشغولی دین را داشتند، چنان مبهور دستاوردهای علم در قرن گذشته شده بودند که بنیانهای فلسفی تابو شده بعنوان پیش فرض علم مدرن از جمله خودبسندگی عالم طبیعت و نفی دخالت علمی و عینی فراطبیعت در طبیعت را همچون نظریه علمی اثبات شده و تخطی

ناپذیر پذیرفتند، و هرگز به فکر استنباط علم دینی نیفتادند. آنان در نهایت اهتمام خود را بر نجات آندسته از آموزه‌های دینی مبذول داشتند که به مسائل طبیعیات متون مقدس مسیحی پرداخته بود و کشفیات علم می‌توانست آنرا مخدوش ساخته و با این خدشه تمامی اعتبار این متون را به زیر سوال برد. از اینرو با دغدغه کلامی و آنهم در نهایت سخن از گفتگوی و تعامل علم و دین با هدف نجات آموزه‌های الهیات طبیعی برآمدند و بس.

اکنون در حیطه مطالعاتی این نوشتار (روابط بین الملل)، و فارغ از تمامی نقد و چالشهای فوق، این سوال مطرح است که آیا می‌توان بر مبنای منابع معتبر، و روش علمی مقبول جامعه اندیشمندان دینی، به نظریه‌ای منسجم در قلمرو روابط بین الملل دست یافت بگونه‌ای که انتظارات جامعه علمی این حوزه را نیز پاسخگو باشد؟ آیا در چارچوب تفکر و جهان بینی اسلامی به روابط بین الملل راههای جایگزینی برای سازماندهی مناسب‌تر این دانش و فهم تعاملات اجتماعی در سطح کلان می‌توان یافت؟

اهمیت سوالات مذکور هنگامی رخ نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از تحولات اخیر عرصه بین‌الملل ارتباط نزدیک با بازگشت مستقیم و یا غیر مستقیم دین به عرصه مناسبات و سیاست بین‌الملل دارد. نقش فزاینده جنبشهای دینی در تحولات چند دهه اخیر عرصه بین الملل، همزمان با اهمیت یافتن ابعاد فرائظری در مناظره چهارم روابط بین‌الملل، و لزوم توجه به رهیافت‌های جدید در فهم و تبیین پدیده‌های بین‌المللی، اندیشمندان را به بررسی ظرفیتهای قدرت اجتماعی و نفوذ انگاره‌ای مؤلفه «دین» در مطالعات بین الملل واداشته است. با این وجود پیش زمینه پنهان فکری در میان اندیشمندان این حوزه مبنی بر ناتوانی معرفت دینی در برآورده ساختن معیارهای شدید علم، و حمایت سکولاریسم اقتدارگرا از آن، باعث رشد و نفوذ تفکر دین‌گریز در این قلمرو علمی گردیده است. افزون بر آن ابهامات ناشی از مفهوم و جایگاه علمی تئوری دینی بر این مباحث سایه افکنده و مطالعات محققانی که به تئوری دینی روابط بین‌الملل علاقمندند، در سایه ابهاماتی ناشی از مفهوم تئوری‌پردازی دینی، و جایگاه این نوع از عملیات فکری در دانش متعارف باقی مانده و مزید بر علت شده است. بر این اساس حوزه تئوری پردازی روابط بین الملل نسبت به مقوله دین در یک ناسازگاری درونی قرار گرفته است. از یک سو هیچکدام از سنتهای نظری رائج در روابط بین‌الملل تمایلی به تحلیل دین و آموزه‌های آن بعنوان مولفه‌ای اساسی از خود بروز نمی‌دهند و از سوی دیگر تحولات عینی عرصه بین الملل، ظرفیت قدرت آموزه‌ها و نهادهای دینی را بر مطالعات گرایش‌های مختلف حوزه علم روابط بین الملل تحمیل کرده است. با این وجود تئوریهای کلان

روابط بین‌الملل نه تنها امعان نظری به فهم این تحولات ندارند، بلکه از تبیین آن قاصرند بگونه‌ای که حتی نظریه‌ای چون سازه‌انگاری که به انگاره‌ها و نقش آن اهتمام می‌ورزد از تحلیل انگاره‌های دینی در روابط بین‌الملل اجتناب می‌ورزد. وضعیت مذکور باعث گردیده است تا این باور پدید آید که نظریه‌های روابط بین‌الملل با غفلت متعمدانه نسبت به دین، دست خود را از فهم و تبیین بخش عمده‌ای از واقعیات عرصه سیاست بین‌الملل که مربوط به نقش بازیگران دینی و یا انگاره‌های دینی است، کوتاه نموده‌اند. بلکه فراتر، اندیشمندان علوم اجتماعی را با این سوال مواجه ساخته است که آیا علوم اجتماعی با حاکمیت تعصب و ورزانه سکولاریسم بر آن دچار ناتوانی در تبیین و فهم نشده است.

فراتر از تمام مسائل فوق حضور گزاره‌های قابل توجهی نسبت به ابعاد تحلیلی روابط بین‌الملل در منابع اسلامی، بلکه رویکرد نظام معرفت دینی به تعاملات اجتماعی در سطح کلان روابط بگونه‌ای است که ظرفیت ارائه تبیینی متفاوت از چارچوبهای نظری کنونی را نمایانگر است و قادر است رهیافتی جدید در فهم و تبیین کنشها و واکنشهای تعاملات بین‌المللی ایجاد نماید. بر این اساس این سوال را فرا رو نهاده است که آیا انگاره‌های دینی می‌تواند مجموعه منسجمی از آموزه‌ها در سطح نظری ارائه کرده و با ارائه منظری جدید به فهم و تبیین مسائل جاری بین‌الملل کمک نماید؟ این نوشتار با انگیزه تحلیل و بررسی سوال فوق دو هدف عینی را تعقیب می‌نماید: نخست درصدد است تا پیش فرض پنهان در حوزه مطالعات روابط بین‌الملل مبنی بر عدم امکان شکل‌گیری نظریه دینی را به آزمون گذارد و دوم تلاش می‌نماید تا ظرفیت نظام معرفت دینی را در جهت تئوری پردازی دینی روابط بین‌الملل تحلیل و بررسی نماید.

این قلم بر خود لازم می‌داند کمال سپاس و امتنان خود را از اساتید محترمی که به نوعی در پیدایش این اثر اهتمام ورزیدند، ابراز نماید. از جناب دکتر غلامعلی چگنی زاده که از راهنمایی مشفقانه، و دلگرمی دلسوزانه دریغ نورزیدند و از سروران گرامی جناب دکتر دهقانی فیروزآبادی و جناب آیه الله اراکی که بار مشاورت این رساله را برعهده گرفتند، و از همسر خود که بی‌همراهی و گذشت فداکارانه این مهم میسر نمی‌گشت، کمال تقدیر و تشکر را دارم، و فراتر از همه خداوند متعال را شاکر و قدردانیم که تمامی الطاف از او، و همه سپاسها و ستایشها سزاوار ساحت کبریائی اوست «وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ». همچنین عاجزانه آن عزیز متعال را خواستارم که از لغزش فکر و خطای قلم به لطف و رأفت خویش درگذرد. «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ اَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ».

فصل اول :

کلیات تحقیق

طرح مساله :

آیا می‌توان بر مبنای منابع معتبر، و روش علمی مقبول جامعه اندیشمندان دینی، به نظریه‌ای منسجم در قلمرو روابط بین‌الملل دست یافت بگونه‌ای که انتظارات جامعه علمی این حوزه را نیز پاسخگو باشد؟ آیا در چارچوب تفکر و جهان بینی اسلامی به روابط بین‌الملل راه‌های جایگزینی برای سازماندهی مناسب‌تر این دانش و فهم تعاملات اجتماعی در سطح کلان می‌توان یافت؟

بعنوان پیش درآمد در بررسی و تحلیل دو سوال فوق، که کانون مباحث این نوشتار را به خود اختصاص داده است، بطور طبیعی این سوال مطرح می‌گردد که نقصانهای تحلیلی (نظری) تئوری‌های موجود در روابط بین‌الملل کدام است که این عرصه را بسوی تئوری دینی روابط بین‌الملل سوق می‌دهد؟ چه حفره معرفتی در تئوریهای روابط بین‌الملل وجود دارد که ما را نیازمند معرفت فرابشری نموده و تأسیس دانش دینی در این حوزه، ما را در پر کردن آن یاری خواهد رساند؟ سرمنشا ناکارآمدی این تئوریا در تحلیل عرصه عمل و واقعیت چیست؟ و در یک کلام چرا باید از تئوری کنونی روابط بین‌الملل فراتر رفت؟ و ابعاد این عبور چیست؟

شایان ذکر است این قلم هرگز درصدد نیست تا توانمندی تئوری دینی را بر بام ناتوانی‌های عینی و تحلیلی تئوریهای موجود بنا نهد. همچنانکه طرح سوالات فوق لزوماً به معنای آن نیست که تمامی چارچوب‌های فکری جدید می‌بایست توان تحلیلی خود را صرفاً معطوف بر ترمیم نقصان‌های پارادایم‌های رقیب کنند. بلکه اساساً پارادایم‌های فکری، حیات خود را مدیون بنیان‌های بدیعی هستند که از یکسو سایر پارادایم‌های رقیب از ظرفیت جای دادن این بنیانها در درون چارچوب تحلیلی خود بی‌بهره‌اند و از سوی دیگر به آنها توان پرتوافکنی تحلیلی متمایز به عرصه پدیده‌ها و روابط آنها با یکدیگر می‌بخشد،^۱ و فراتر آنکه اساساً هنر این نوشتار بر ارائه ظرفیت آموزه‌های دینی در نظریه‌پردازی خواهد بود. بر این اساس مروری بر نقصانهای عینی و تحلیلی پیشا روی گرایش روابط بین‌الملل، صرفاً

جهت یادآوری چالش‌هایی که این گرایش علمی با آن مواجه است و پارادایم‌های موجود را یارای پاسخگویی بدان نیست.

چرا تئوری دینی روابط بین الملل؟

بررسی مناظرات چهارگانه روابط بین‌الملل می‌رساند که دو عرصه میان اندیشمندان این حوزه معرکه آراء بوده است. نخست، چالش‌هایی که ناشی از ناکارآمدی تئوریهای موجود در تحلیل واقعیات عرصه بین‌الملل است و دوم نقصانهایی که نظریه‌های کنونی بلحاظ نظری در دست‌یابی به علم با آن مواجهند. در ادامه با مروری بر این چالشها تلاش می‌نمائیم تا ظرفیتی که تئوری دینی یا معناگرایی در پرنمودن حفره معرفتی این حوزه برخوردار است را معرفی نمائیم. بدون تردید نظریه‌های غربی روابط بین‌الملل، اندیشه‌های قابل توجهی نسبت به پدیده‌ها، روابط، فرایندها، ساختارهای تاثیرگذار در فهم عرصه بین‌الملل ارائه نموده‌اند که لازم است در فهم مناسبات این حوزه مورد توجه قرار گیرد. لیکن بهمان میزان این تردید، بلکه اتهام، مطرح است که این دیدگاهها ریشه در اندیشه، تاریخ و مشکلات خاص دارند که تمرکز بر آن مانع از اتخاذ چشم‌اندازهای وسیع‌تر گردیده و توان تحلیل تئوریهای این حوزه را محدود ساخته است. دامنه تردیدهای مذکور، اندیشمندان این حوزه را به طرح سؤالاتی از این دست وا داشته است که: چرا تئوریهای غربی - بلکه آمریکائی - روابط بین‌الملل، فرصت ابراز وجود و عرض اندام را از سایر تئوریهای این عرصه باز ستانده‌اند؟ آیا اگر مجال حضور به تئوری غیرغربی روابط بین‌الملل داده می‌شد این حوزه معرفتی قادر به تحلیل مناسب‌تر و منسجم‌تری از واقعیات عرصه بین‌الملل نبود؟ و در نهایت چگونه شالوده و بنیانی قادر است مفیدترین مجموعه سؤالات و راهبردهای پژوهشی برای توضیح تحولات پر دامنه و باشتاب اواخر سده بیست و اوائل قرن جدید را فراهم ساخته و ظرفیت تحلیل آنرا فراهم سازد؟

۱- ناتوانی‌های عینی تئوری پردازی در روابط بین‌الملل

ناتوانی تئوریهای موجود روابط بین‌الملل از ارائه تحلیل مناسب نسبت به آنچه خود این نظریات بعنوان مسائل کلان سیاست بین‌الملل ترسیم کرده بودند. موضوعاتی همچون پایان جنگ سرد و گذار نظام بین‌الملل به نظم جدید بدون جنگ، رستاخیز جنبشهای دینی و اسلامی معاصر و ایفای نقش آنان بعنوان ظرفیت قدرت در عرصه سیاست بین‌الملل، سیر غیرمعارف خیزش چین بعنوان قدرت بزرگ، شکل‌گیری مجدد منازعات قومی و هویتی، بقای ناتو پس از جنگ سرد و گسترش آن به شرق،

بحرانهای اقتصادی جهانی و تاثیر آن بر ثبات نظام مالی، سقوط ایده قرن پانزدهم جدید، تبدیل نگرانی ایده ژاپن بعنوان غول اقتصادی به رقیب بی ضرر سرمایه داری و چگونگی آن و مواردی از این قبیل، بسیاری از اندیشمندان این حوزه را به نقد جریانهای رائج نظریه پردازی این حوزه واداشته است. ونت در مقام تقابل تأمل گرایی و خردگرایی در مناظره چهارم بر جریان غالب خرد می گیرد که قادر نیست حتی از تبیین تعداد اندکی از مسائل مهم و بزرگ که ادعای آن را دارد، برآید.^۲ وی معتقد است جریان غالب قادر به تبیین بسیاری از تحولات ساختاری نیست زیرا قسمت قابل توجهی از تحولات ساختاری پدیده‌هایی مانند پایان جنگ سرد، گذار از فئودالیسم به دولتهای کنونی و یا صلح میان دولتهای دمکراتیک، بیش از آنکه مادی بوده و یا تغییر دهنده توازن قوا باشند، جنبه اجتماعی دارد.^۳ با این وجود دامنه این عدم توانمندی منحصر در مسائل کلان نمانده بلکه نسبت به مسائل سطوح دیگر نیز نقصان تحلیلی خود را نشان داده است. بعنوان مثال نسبت به پیدایش حوزه یورو بری بوزان می نویسد: «پیدایش اتحادیه اورپا، نوعی ساختار سیاسی منطقه‌ای را بوجود آورده است که با مدل‌های سیاسی اعم از داخلی و بین‌المللی همخوانی ندارد. این ساختار را نمی‌توان و ستفالیائی نامید زیرا از وضعیت آنارشی گونه فاصله دارد و نمی‌تواند امپراطوری و یا نوعی حوزه سیاسی داخلی قلمداد گردد زیرا با سلسله مراتبی فاصله دارد. این تجربه پساو ستفالیائی بصورت منطقی قابلیت آنرا دارد که بعنوان نمونه‌ای استثنائی قلمداد شود»^۴

عدم توانمندی‌های فوق دو حرکت همزمان را در میان اندیشمندان در سالهای اخیر پدیدار ساخته است: در گام نخست برخی نویسندگان بسمت مطالعات آسیب شناسانه از حوزه تئوری پردازی روابط بین‌الملل سوق پیدا نموده‌اند. بری بوزان و ریچارد لیتل در تحلیل خود از نقصانهای تئوری روابط بین‌الملل از پنج کاستی اساسی و بهم پیوسته نام می‌برند که ریشه در غربی بودن تئوری‌های روابط بین‌الملل داشته و توانائی این حوزه در شناخت و تبیین عرصه روابط بین‌الملل را بشدت کاهش بخشیده است.^۵ آندو تاکید دارند «هر چند پیدایش سازه انگاری در نظریه غربی روابط بین‌الملل، مجموعه‌ای از روشهایی را ترویج نمود که از ظرفیت این برخوردار است که نظریه پردازان را به چیره شدن بر این کاستی‌ها تشویق نماید. لیکن در مقام عمل، هنوز سایه این نقصانهای پنج گانه بر بخش اعظم تفکرات نظریه پردازان غربی سنگینی می‌کند».^۶ گام دومی که توسط اندیشمندان برای معرفی ظرفیتهای نهفته در تبیین و تحلیل سیاست بین‌الملل برداشته شده است تلاش برای تئوریزه کردن نظریه‌های غیر غربی این عرصه می‌باشد. آثار فراوانی را می‌توان برشمرد که از این زاویه به توسعه ظرفیت تحلیلی این عرصه کمک کرده‌اند. رالف پیتمن از

نویسندگانی است که سعی نموده است برخی نظریه‌های غیرغربی روابط بین‌الملل را در قالب بیان راهبردهای تائویستی، اقتصاد بودائی، تعلیمات اجتماعی اسلام، مارکسیسم، کنفوسیوس، سازه‌انگاری هندوئی، فمینیسم بت پرستان، محیط زیست گرائی روح پرستان بازنمائی نماید.^۷ بری بوزان و امیتا آچاریان نیز در کتاب تئوریهای غیرغربی روابط بین‌الملل نیز سعی کرده‌اند ظرفیتهای غیرغربی این عرصه را معرفی نموده و علل عدم ارائه آنرا ریشه‌یابی نمایند.^۸

از نکات قابل توجه اینست که در ارزیابی ناتوانی تئوریها در تحلیل مسائل عینی، میان دو نوع از مسائل سیاست بین‌الملل لازم است تفکیک قائل شویم؛ مسائلی که اساسا طرح مساله نمی‌شود زیرا مشکل چارچوب کنونی سیاست بین‌الملل بلکه قدرتهای فرامنطقه‌ای موجود نیست و مسائلی که طرح می‌شود اما چارچوب سیاست بین‌الملل کنونی قادر به پاسخ آن نیست. در هر صورت می‌توان ریشه برخی از ناتوانی تحلیلی تئوریها در پاسخگوئی و تحلیل روابط عینی موجود را در موارد زیر برشمرد:

الف - تحمیل مبانی فرانظری

بیشتر تئوریهای کلان رائج در این حوزه به مفروضات فرانظری خود بی‌توجهند هر چند به ناچار با آن درگیر می‌باشند. همچنانکه اکثر این نظریه‌ها ریشه در فلسفه، نظریه سیاسی و یا تاریخ غرب داشته و مفروضات هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و انسان‌شناسانه خاص خود را نسبت به تحلیل تمامی مسائل جهان تعمیم می‌دهند. برخی تئوریها مانند لیبرالیسم بر بنیان مفروضه‌های مدرنیسم مانند سرمایه‌داری، سکولاریسم و دمکراسی در برداشت غربی آن بنا نهاده شده و بدان متعهدند و قادر نیستند از این امور تخطی ورزند. برخی دیگر از تئوریها بعلت مبناى خود بر ساده‌سازی و مقتصدانه بودن تئوری نقش عوامل تاثیرگذاری چون دین را در تحلیل سیاست بین‌الملل بسیار حاشیه‌ای ساخته‌اند. تاریخ روابط بین‌الملل نشان می‌دهد سعی غربی‌ها بر آن بوده است که بسیاری از مفاهیم و الگوهای نظری مطرح در جهان غیرغرب را یا نادیده گرفته و یا مبتدل سازند. بعنوان مثال مفهوم پردازی عدم تعهد از جانب رهبران سه‌گانه و یا ایده سیاست «نه شرقی و نه غربی»، چرا در عرصه ادبیات نظری و آکادمیک این حوزه جای نگرفت؟ آیا ناتوانی مفهومی آن بود یا سیطره تفکر غربی؟ غربی‌ها تلاش کردند عدم تعهد را در قالب نوعی بیطرفی تفسیر کرده و بدان تقلیل بخشند و سپس با نگاهی تحقیرآمیز کشورهای تابع آنرا، دولت‌هائی غیرپابند به تعهدات (uncommitted)، و خنثی در معنای منفی (neutral) آن معرفی کرده و در نهایت مشروعیت سیاسی این حرکت را به زیر سوال برند.^۹ و یا چرا اندیشه‌های نهره، ماندلا و یا امام

خمینی به اندازه نگرش ویلسون به عرصه آکادمیک روابط بین‌الملل راه نیافت؟ آیا واقعا اصول ویلسون از نگرش منطقه‌گرایی باز نهر و یا نظریه منطقه‌گرایی ماندلا و یا چارچوب تحلیلی معناگرایانه امام خمینی به عرصه روابط بین‌الملل، اهمیت بیشتری داشت؟ و در نهایت این سوال بنحو اساسی مطرح است که در بسیاری از کشورهای غیر غربی و از جمله جمهوری اسلامی ایران که نظریه روابط بین‌الملل در آن تدوین نشده است، آیا سیاست‌گذاران آن نیز بر اساس یک نظریه خاص عمل نکرده اند یا آنکه تحلیل و رفتار آنان بر مبنای الگویی نظری بوده است که محققان غربی تمایل بر برسمیت شناختن آن ندارند؟

ب - عدم توزیع جهانی موضوعات :

مروری بر تئوریهای روابط بین‌الملل به خوبی نشان می‌دهد که سرچشمه‌های نظریه‌های موجود، همچنین قواعد ناظر بر شناخت مسائل سیاست بین‌الملل و راه حل مشکلات، بنحو قابل توجهی با توزیع جهانی موضوعات همخوانی ندارد. مسائل حوزه ابرقدرتها به عنوان تمام مسائل این حوزه تعمیم داده شده و سایر موضوعات نادیده انگاشته و به حاشیه رانده شده است. افزون بر آن قالب‌بندی اروپامحورانه تاریخ جهان که بیشتر نظریه‌های روابط بین‌الملل را آکنده و در برگرفته است، مجال بروز دیگر مسائل جهانی را بازستانده است. به تعبیر کاکس روابط بین‌الملل آینه دار تاریخ منطقه معین و محدود به تجربه جهان غرب در دوران مدرن می‌باشد از اینرو هم از محدودیت زمانی و هم مکانی رنج می‌برد.^{۱۰} بلکه بسیاری فراتر رفته و بر این باورند که روابط بین‌الملل، تلاشی نهفته در پس دیوارهای ایالات متحده و برای آن بیش نیست. به تعبیر یاجینگ چین : «نظریه‌های رائج روابط بین‌الملل در ایالات متحده دارای یک وجه اشتراک می‌باشند و آن اینکه چگونه می‌توان مشکل اساسی را که ایالات متحده در مقام هژمون نظام بین‌الملل پس از دوران جنگ سرد با آن مواجه است، حل نمود. یا چگونه می‌توان این هژمونی را حفظ کرد؟ مساله مهم تاکید بر قدرت سخت، یا نرم، و یا حفظ جایگاه قدرت دولت هژمون و یا حفظ اساس نظام هژمون محور نبوده است، بلکه هسته اصلی نظریه‌ها، مشکل بزرگی بوده است که ایالات متحده پس از جنگ آن را فراروی خود داشته است».^{۱۱} تنها پس از جنگ سرد و یکجانبه‌گرایی ایالات متحده، اندیشمندان اروپائی برای جلوگیری از این تندروی آمریکائی درصدد برآمدند تا تمایز اندیشه‌ای خود را برجسته ساخته و برای تقویت توان خود، ظرفیت دیگران را نیز به استمداد طلبند.^{۱۲}

همچنانکه راه حل های تبیینی این عرصه نیز متناسب با سطح خاصی از مشکلات است. بعنوان مثال «نظریه موازنه قوا در بهترین شرائط، قدرت تبیین رفتار استراتژیک قدرتهای بزرگ را دارد و چهارچوب مناسب

برای تحلیل انتخابهای استراتژیک دولتها به معنای عام در سیاست بین‌الملل به حساب نمی‌آید»^{۱۳}. افزون بر آن در نظریه توازن قوا، موازنه قدرتهای بزرگ، مساوی با تبدیل شدن جهان به جزیره ثبات و امنیت تعریف گردیده، و سایر منازعات و جنگهای خونین امری حاشیه‌ای و غیر مهم تلقی می‌شود که از دستور کار پژوهش خارج است. در صورتیکه برای کسانی که در حاشیه زندگی می‌کنند منازعات و چالشهای خود نه تنها در حاشیه نیست بلکه در بطن زندگی آنان قرار دارد. در تاریخ روابط خارجی ایران، فهم علل و پیامدهای منازعاتی که به جداسدن قسمت قابل توجهی از سرزمین ما شد، مانند: سرزمینهای جداشده در معاهدات ترکمنچای، گلستان و یا در زمان ناصرالدین شاه و یا بحرین، به همان میزان حائز اهمیت است که فهم و تحلیل عصرهای طلایی توازن قدرت اروپائی مهم می‌باشد. با این وجود سوال مهم اینست که نظریه‌های روابط بین‌الملل با تاثیرات عمیق تکنولوژی ارتباطات، و تحولات مفهوم قدرت و تغییرات بازیگران عرصه بین‌الملل، مجبور به توسعه فهم خود نسبت به عرصه بین‌الملل شده‌اند و دریافته‌اند که دیگر نمی‌توان از زاویه منحصر دانستن بازیگران به قدرتهای بزرگ غربی و اندیشه‌ها به اندیشمندان و یا سیاستمداران غربی به فهم و تحلیل روابط بین‌الملل پرداخت، و اگر پهنه جهان غیرغربی به عرصه نظریه پردازی کشیده نشود (مانند آنچه در نظریه‌های کلان و غالب روابط بین‌الملل جاری است و تمرکز توجه بر قدرتهای فرامنطقه‌ای غربی است) و یا با فهم غربی بدان توجه شود، سیاستگذاران تحلیل درستی از وقایع این عرصه و تاثیر و تاثرات آن بر/از نظام بین‌الملل نخواهند داشت.

ج - عرض‌مندی یا فهم تکوینی

چهل سال قبل از آنکه رابرت کاکس عبارت مشهور خود را بنویسد مبنی بر اینکه: «نظریه همواره به نفع کسی و برای مقصودی پرداخته می‌شود»^{۱۴} نویسنده رئالیست روابط بین‌الملل، ادوارد هالت کار تصریح نمود: «مردمان انگلیسی زبان استاد پنهان ساختن منافع ملی خودخواهانه خویش در قالب خیر عموم هستند»^{۱۵} سخن مشهور کاکس با توجه به غلبه اندیشه آمریکائی - انگلیسی بر روابط بین‌الملل، تعبیر دیگری از همان سخن ادوارد کار است. این معنا بنحو فنی‌تری در سخن بوزان آمده است که «نظریه روابط بین‌الملل دوست دارد ژست بیطرفی بگیرد لیکن بیشتر این نظریات را می‌توان در پرتو سخن کاکس تعبیر کرد و دریافت که نظریه‌های روابط بین‌الملل تنها شیوه‌ای برای تحلیل عرضه نمی‌کنند بلکه نگرشی در باره اینکه جهان شبیه چیست و یا باید به چه چیز شباهت داشته باشد ارائه می‌دهند»^{۱۶}.

در نتیجه اگر تعبیر کاکس را بپذیریم که نظریه به نفع کسی و برای مقصودی است باید سه امر را پذیرفت: الف - در طرح مساله و مشکل، دسته ای از مسائل بعنوان مشکل طرح و برجسته و مشکلاتی نادیده گرفته می شود. مساله بودن مساله را ذهن شناسائی می نماید، در آن تأمل می کند، در جایگاه مشکل طرح نموده و آنرا باز می نمایاند.

ب - اندیشه ای که بعنوان راه حل مشکل شکل می گیرد در خلاء نرویده، بلکه خلاقیت ذهنی است که در بستری از فرضیات و مفروضات نظری و فرانظری می اندیشد. بر این اساس شیوه‌هایی را امکان پذیر و برخی را غیر ممکن و یا غیر قابل تصور می داند.

ج - هم مشکل و هم راه حل در نسبت کشگر با غایت، هویت، نقش و منزلتی که او برای خود ترسیم نموده است شکل می یابد.

د - سکولاریسم بمثابه دین

بطور معمول اندیشمندان روابط بین الملل تا دو دهه قبل، ورود مباحث دین در روابط بین الملل را روا نمی داشتند و طیف گسترده ای از استدلالات بر آن ارائه می نمودند. تمرکز این استدلالات را می توان در محورهای زیر برشمرد:

الف - دلالتی که بر بنیانهای معرفت شناسانه و روش شناختی منطق علمی تاکید داشته و مدعاهای دینی را خارج از این قلمرو و یا مغایر آن می داند. مانند: عدم امکان آزمون پذیری تجربی و عدم آزمون پذیری همگانی گزاره های دینی، لزوم عینی بودن مدعاهای علمی و کنار گذاردن گزاره های ارزشی در علوم.

ب - دلالتی که روابط بین الملل را علمی مدرن، بر پایه تعاملات واحدهای مدرن دانسته و بر این باور بود که گزاره های دینی ناظر به دنیای مدرن نبوده و حتی گزاره های حاکی از کنش و واکنشهای اجتماعی در سطح کلان آن نمی تواند ناظر به عصر مدرن که ماهیتی متفاوت از دنیای پیش مدرن دارد بوده باشد. پیش فرض این دلیل مبتنی بر عدم پذیرش امکان آنست که دین بتواند نقشی برای همه اعصار و امصار تعریف نماید. بلکه نقش ادیان را محدود به زمان خود می داند.

ج - دلالتی که تاکید بر لزوم پابندی روابط بین الملل بر سکولاریسم دارد. خطی که در پایان جنگهای سی ساله و معاهدات وستفالیایی و آغاز عصر روابط بین الملل مدرن آغاز گردید و در نهایت با تحمیل پیش فرض های سکولاریسم عملی، بر تمامی عرصه های زندگانی و خصوصاً علم توسعه یافت. در این معنا سکولاریسم عملی عهد وستفالی در قرن هفده، بعد از نزدیک به سه قرن هنگامی که پایه آکادمیک

علم روابط بین الملل در ابرستویت در حال نهاده شدن بود، رخ نشان داد و دگماتیسم وار بر سه موضوع پای فشرده و تعبد به این سه را اجتناب ناپذیر دانست :

الف - مفروض انگاشتن لزوم نادیده گرفتن انگاره های هویت ساز دینی یا ساختارها و فرایندها و آموزه های تاثیرگذار دینی در عرصه واقعیت و بی نیاز دانستن از آزمون گذاردن آن.

ب - نادیده انگاشتن فرضیات آزمون پذیر و مدعاهای تجربی اعلام شده از سوی منابع دینی (سنت های تکوینی اجتماعی الهی) و مغفول گذاشتن روایتهای دینی از تاریخ اجتماعی بشر.

ج - انکار منظر دینی بعنوان نگرشی نظری برای چارچوب تفکر و نادیده گرفتن توان تحلیلی این چارچوب نظری در تبیین و فهم پدیده های سیاست بین الملل .

تعبد به این سه اصل، نزدیک به سه قرن بر حوزه آکادمیک روابط بین الملل سایه افکند لیکن روند حضور دین در عرصه سیاست بین الملل که با انقلاب اسلامی ایران آغاز و با فروپاشی شوروی و اوج گیری خیزشهای دینی که از دهه نود فزونی یافته، این اصول را از هم فروپاشانده است. اندیشمندان روابط بین الملل دریافته اند که تحمیل نگرشهای سکولاریستی بر این حوزه باعث گردیده تا بخش عمده ای از واقعیات عرصه سیاست بین الملل که مربوط به نقش بازیگران دینی و یا انگاره های دینی است عملاً نادیده گرفته شده و ظرفیت قدرت خیزشهای دینی اخیر غیرقابل توجه باشد. بلکه فراتر اندیشمندان علوم اجتماعی را با این سوال مواجه ساخته است که آیا علوم اجتماعی با حاکمیت تعصب و رزانه سکولاریسم بر آن دچار ناتوانی در تبیین و فهم نشده است؟ این واقعیت هنگامی رخ نشان می دهد که توجه نمائیم بخش قابل توجهی از مسائل و موضوعات کنونی حوزه روابط بین الملل مربوط به بازگشت دین در عرصه سیاست بین الملل می باشد. تاثیرگذاری دین و بازیگران دینی در عرصه های مختلف بین الملل (اعم از استراتژی و امنیت، اقتصاد سیاسی بین الملل، جنبشها و انقلابات،...) که خود را بعنوان ظرفیت قدرت بر این عرصه تحمیل نموده اند از یکسو، و تاثیر آموزه های دینی بر سیستم اعتقادی افراد تاثیرگذار در فرایند تصمیم گیری یا سیاستگذاری و یا فراتر بر نظامهای معنایی اعتقادی - اجتماعی شکل گرفته در جوامع مذهبی و حتی مدرن که مبنای وثیقی برای فهم آنان از روابط بین الملل و همچنین مبنای آنان در کنش و واکنشهای اجتماعی گردیده، باعث شده است تا طیف قابل توجهی از اندیشمندان حوزه روابط بین الملل، عدم توجه به نقش دین توسط تئوریهای موجود را بعنوان نقصان تحلیلی این تئوریهها در تبیین و یا فهم واقعیت موجود مطرح نمایند. مروری بر تئوریهای روابط بین الملل نشان داد که علیرغم

آنکه جنبشهای دینی، ظرفیت قدرت خود را در عرصه تعاملات سیاسی بین الملل تحمیل نموده‌اند، هیچکدام از سنتهای نظری روابط بین الملل تمایلی به تحلیل این عرصه از خود بروز نداده‌اند. این واقعیتی است که جک اسنایدر در مطالعات اخیر خود بدان اشاره می‌کند. او تبیین می‌کند که کنت والتز به عنوان پیشگام نظریه نواقعه‌گرایی فرهنگ و دین را از نظریه ساختارگرایی خود خارج کرده و آنرا در نظریه سیاست بین‌الملل نادیده می‌انگارد. همچنین استفن والت در نظریه خود به موازنه تهدید و نظریه قدرت توجه دارد و یا رابرت جرویس در نظریه خود به بحث معمای امنیتی می‌پردازد. لیکن هیچکدام تبیینی از نقش دین عرضه نمی‌دارند. لیبرالیسم نیز با هدف ترویج مدرنیزاسیون، نگرش هنجاری خود را بر تبیین و فهم روابط بین‌الملل تحمیل کرده و سکولاریسم، تجارت آزاد و دموکراسی را مولفه‌هایی غیر قابل تردید می‌داند. از اینرو نمی‌تواند نقش دین را در سیاست بین‌الملل لحاظ کند و گرفتار نقصان تحلیلی ذاتی است. اما چرا نظریه سازه‌انگاری روابط بین‌الملل علیرغم آنکه بستر و زمینه مساعدتر و مناسب‌تری برای نقش دین در سیاست بین‌الملل مهیا می‌کند و بر ایده‌ها، هنجارها، هویت و فرهنگ تأکید دارد، هیچ تحلیلی از نقش دین ارائه نمی‌کند و اندیشمندی چون ونت در تمام کتاب خود حتی یک بار هم از لفظ دین یاد نمی‌کند. دلیلی که اسنایدر از این موضوع ارائه می‌دهد قابل توجه است. وی بر این باور است که علت عدم توجه ونت به نقش دین در سیاست بین‌الملل، مبتنی بر تحلیل وی از فردگرایی و کل‌گرایی بوده و اینکه دین را مطالعه‌ای فردگرایانه می‌داند و از آنجا که توجه به فردگرایی و خصوصیات و کنش افراد را نوعی تقلیل‌گرایی در سیاست بین‌الملل می‌داند، لذا به دین بی‌اهمیت است. ۱۷ این تحلیل می‌تواند شاهدهی بر این مدعا باشد که چگونه سلطه «سکولاریسم عملی»، و ارجاع دین به حوزه خصوصی، دست و پای عرصه تحلیل آکادمیک، بلکه اذهان تحلیل‌گران را بسته و آنرا دچار نقصان تحلیلی واقعیات موجود نموده است. بگونه‌ای که علیرغم اذعان به رستاخیز جنبشهای اسلامی در چند دهه گذشته از واقعیت تحلیلی آن در نظریه‌پردازی سرباز می‌زنند.

مباحث فوق این ایده را به ذهن می‌رساند که تئوری پردازی در حوزه روابط بین‌الملل در دو مقطع از سوی دو نوع «اندیشه تعصب‌ورزانه» دچار ضربه سهمگینی در فهم معادلات بین‌المللی گردیده است. ضربه نخست از خام‌اندیشی ساده لوحانه ایده‌های لیبرالیستی بود که در مکتب ایده آلیسم ظهور نموده و با آغاز جنگ جهانی دوم شکست آن بر همگان واضح گردید. ضربه دوم که ضربه‌ای هولناک‌تر از لطمه نخست بود تعصب‌ورزی سکولاریسم در به حاشیه راندن و نادیده انگاشتن متغیرهای دینی در

معادلات بین‌المللی در انحصار مختلف تاثیرگذار آن بوده و می‌باشد که می‌بایست علم روابط بین‌الملل از دام آن رها گردد. از اینرو برخی محققان سلطه و اقتدار سیاسی سکولاریسم بعنوان بنیان تئوری و عمل روابط بین‌الملل را بصورت خاص علت پیدایش نقصان تحلیلی این حوزه برشمرداند.^{۱۸}

۲- نقصانهای تحلیلی تئوری پردازی در روابط بین‌الملل

اندیشمندان روابط بین‌الملل، مناظره چهارم این حوزه را اوج تقابل میان دو نوع تفکر می‌دانند. اندیشه‌هایی که نماینده رودروئی دو نوع نگرش نضج یافته و ریشه‌دار در مطالعات علوم اجتماعی بوده و به درون حوزه روابط بین‌الملل بعنوان گرایش علمی مستقل راه یافته است. ثمره این حضور، قرارگرفتن تئوریهای کنونی روابط بین‌الملل در طیف گسترده‌ای است که در یک سر آن «برداشت‌های سخت و انعطاف‌ناپذیر، پوزیتیویستی، خردگرایانه، مادی‌گرایانه، و کمی‌است و در سر دیگر برداشت‌های تأمل‌گرایانه، اجتماعی، سازه‌انگاران‌غلیظ و پسامدرن قرار دارد».^{۱۹} هر چند برخی تلاش نموده‌اند طیف سخت و پوزیتیویستی را با سیطره نگرش آمریکائی بر تئوری‌پردازی این حوزه گره زده و هرگونه چالش و عقب‌نشینی این دیدگاه را به نفع نگرش اروپائی تفسیر کنند^{۲۰} لیکن با تمامی این اوصاف، واقعیت این تقابل ریشه در امری فراتر دارد. سیر فراز و نشیب درمباحث فلسفه علم و به چالش کشیده شدن ابطال‌گرایی با تز دوئم-کوائن و شکل‌گیری اندیشه پارادیم کوهن و یا برنامه پژوهشی لاکاتوش و فراتر از آن گذر به سنت‌های پژوهشی و اندیشه‌های پسالاکاتوشی، توسط لائودن و دیگر رویکردها^{۲۱} از یکسو و تغییرات در بستر اندیشه‌های فلسفه علوم اجتماعی و رشد نگاه‌های تفسیری، انتقادی و سازه‌انگار در کنار و یا مقابل اندیشه‌های اثبات‌گرایانه از سوی دیگر، دامنه مجادلات خود را به عرصه مطالعات بین‌الملل که طی نیم قرن گذشته رؤیای علمی بودن را در سر می‌پروراند کشانده است. رؤیائی که با ادعای مورگنتا مبنی بر بنیان نهادن نظریه‌ای علمی آغاز گردید لیکن دیری نگذشت که رفتارگرایان، با متهم ساختن آنان به سنت‌گرایی، طلاق این عروس تازه به حجله آمده را خواندند و خود بجای آن نشستند. آنان مدعی بودند که شیوه سنتی پژوهش ناکارآمد است و می‌بایست شیوه علمی را جایگزین آن نمود. این جریان هر چند در رسوائی رئالیسم کلاسیک نقش قابل توجهی ایفا نمود لیکن بزودی ناکامی آن رقیب نیز در عرصه تحلیل فرایندهای عینی رخ نشان داد و با پذیرش شکست، عرصه را به دیگر رقیب یعنی فرارفتارگرایان و پساپوزیتیویست‌ها با نحله‌های مختلف آن اعم از رویکردهای مختلف انتقادی (در معنای عام آن) و سازه‌انگاری و حتی نگرش‌های نئوسنت‌گرایانه مکتب انگلیسی وانهاندند. اما داستان بدین جا پایان نیافت.

تحولات فلسفی علم نشان داد که نقش مبانی فلسفی و فرافرنظری خصوصا در عرصه ای همچون روابط بین‌الملل بسیار فراتر از آن است که بتوان بسادگی و با بستن چشم بروی پیش فرضهای معرفت‌شناسانه، هستی‌شناسانه و روش‌شناسانه و بسنده کردن به زاویه‌ای خاص از ابعاد انسانی این علم در پرتو عنایات فرارفتارگرایی و با ادعای علمی بودن از آن عبور کرد. شکل‌گیری مناظره چهارم میان خردگرایان سودانگار و تامل‌گرایان، اوج به رخ کشیدن این ناتوانی است که بعنوان یکی از مهمترین مناظرات روابط بین‌الملل در جریان است. تامل‌گرایان نشان دادند، در علوم اجتماعی که انسانها بررسی‌کننده و بررسی‌شونده‌اند، نظریه‌ها می‌توانند بر تصمیمات و رفتار انسانها تاثیر گذاشته و موضوع مورد مطالعه را تغییر دهد. پیش‌گویی‌های علمی می‌تواند «خود-تحقق بخش» باشد که با هدف تحقق ایده ارائه شده صورت پذیرفته است، و یا «خود-شکن» باشد. بدین معنا که مجرد ارائه شدن آن، منجر به آغاز فعالیت علیه تحقق آن می‌گردد. نظریه‌ها می‌توانند نسبت به آنچه می‌کوشیم تا تبیین و تشریح نماییم، صرفا وضعیت خارجی و بیرونی نداشته، بلکه در ساخت و تعیین چگونگی جهان دارای نقش باشد. بنیانهای فرافرنظری (هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه) نظریات، نوع تبیین‌ها و ساختهای تبیینی را متفاوت می‌سازد. بر این اساس هم موضوع (Subject) و هم فرایند مطالعه نیازمند به نگرشی تامل‌گرایانه (Reflective) است. در این مناظره سازه‌نگاری با این مدعا که توانسته است با طرح نوعی انگاره‌گرایی رئالیستی (یا رئالیسم انتقادی) راهی میانه را فتح باب نماید خود را پیش‌تاز در عرصه چالشهای نظری این قلمرو علمی می‌داند. مناظره چهارم دامنه گسترده‌ای از مباحث را دامن زد که سه بعد اصلی آنرا می‌توان مناظره میان دیدگاه قائل به تبیین و فهم، مناظره میان رویکردهای پوزیتیویستی و پساپوزیتیویسم، و در نهایت مناظره میان خردگرایی و تامل‌گرایی دانست. بررسی تمام ابعاد این مناظره امری خارج از مقصود این نوشتار است لیکن این مناظره دو نوع نگاه به ماهیت جهان اجتماعی را برجسته ساخت که فهم تقابل ایندو نگاه برای هدف این نوشتار حائز اهمیت است. نگاه مادی‌گرایانه Materialistic و نگاه انگاره‌گرا Ideationalistic. در مناظره چهارم این ایده مطرح گردید که بسیاری از نتیجه‌گیریهای ددرساز نظریه‌های غالب در باره سیاست بین‌الملل ریشه در هستی‌شناسی مادی‌گرایانه و فردگرایانه این نظریه‌ها دارد. در صورتیکه با برداشت انگاره‌گرایانه و کل‌گرایانه از ساختار می‌توان به فهم مناسب‌تری دست یافت.^{۲۲} فارغ از سابقه تاریخی انگاره‌گرایی، خیزش مجدد این نگاه را می‌توان در فاصله‌گیری رویکردهای پساپوزیتیویستی از مطلق‌انگاریهای فلسفی و علمی اثبات‌گرا، و گذار ابتدائی از نگرش مادی‌گرایانه آن دانست. آنان بر این